

## تحلیل فابل عرفانی شتر و کارکرد معنایی آن در مثنوی و حدیقه

منیژه زارعی<sup>۱</sup>

دکتر محمد رضا قاری<sup>۲</sup>

دکتر محسن ایزدیار<sup>۳</sup>

### چکیده

تمثیل و نمادپردازی با شخصیت‌های حیوانی کارکرد اساسی در متون ادبی-عرفانی دارد. سنایی و به تبع آن مولانا بسیاری از معارف و مفاهیم عرفانی را به زبان سمبلیک و در قالب فابل پرورده‌اند. که یکی از آن تمثیلات حیوانی شتر است که در حدیقه سنایی و مثنوی مولوی نماد: حقیقت پنهان، عشق الاهی، پیر ره دان و صاحب کشف و شهود، اجل و نفس است. در آغاز تعریفی از نماد، تمثیل و فابل و کارکرد آن در مثنوی و حدیقه می‌آید، سپس حکایت‌هایی که در آن نماد شتر پرداخته شده بررسی می‌شود.

**واژگان کلیدی:** مثنوی، حدیقه، فابل، نماد، تمثیل

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، اراک، ایران

manijezarei@yahoo.com

۲. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، گروه زبان و ادبیات فارسی اراک، ایران. (نویسنده مسئول)

mr-ghari@iau-arak.ac.ir

۳. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، گروه زبان و ادبیات فارسی اراک، ایران

izadyar.mohsen@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۹۶/۹/۱۰

تاریخ دریافت

۹۶/۴/۱۶

### مقدمه

یکی از وجوه بارز متون عرفانی زبان نمادین و تمثیلی آن است. به کارگیری نماد جانوری برای بیان معارف و مفاهیم عرفانی با شروع عرفان و تصوف رایج بوده است؛ شاید این موضوع به بارز بودن برخی ویژگی‌های انسانی است که در حیوانات نیز به چشم آمده است. چون عارف در عالمی سیر می‌کند و دنیایی را کشف می‌کند که برای سایرین غریب و ناآشناست؛ از این رو برای محسوس نشان دادن تجربه عرفانی از ابزار تمثیل و نماد بهره می‌برد. عارف برای بیان بسیاری از ویژگی‌ها و حقایق پیدا و پنهان انسانی از تمثیلات حیوانی که گاه خصوصیات مشترک رفتاری یا طبیعی با انسان دارند دست می‌بازد.

یکی از این حیوانات که جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ ملل شرق دارد شتر است و از عجایب خلقت در قرآن کریم نیز می‌باشد. فراوانی تمثیل و مثل از این حیوان نشان از وسعت نفوذ آن در باور و فرهنگ مردم است. «در متون اوستایی به ویژه یشت‌ها چندین بار از شتر نام برده شده است. در اوستا «اوشتره» یعنی شتر نر نامیده شده است. در بندهشن، در بخش آفرینش پنج دسته جانوران اشاره به آفرینش شتر شده است. در متون ادبی به اوصاف شتر پرداخته شده است که به دو دسته مثبت و منفی تقسیم می‌شود. توصیفات چون اطاعت، بدآوایی، حماقت و تحقیر، درشت اندامی و قدرتمندی، سرعت، کاهلی و... بدان نسبت داده‌اند». (عبدالاهی، ۱۳۸۱: ۴۸۹/۱) و این دستاویزی برای مولانا و سنایی شده که مکنونات ذهن خود را در هیئت نماد و تمثیل، با این حیوان به ظهور برسانند.

### ۱ - پیشینه تحقیق

بنیاد مثنوی بر تمثیل است و بخش عمده آن را هم فابل تشکیل می‌دهد. بسیاری از کتاب‌ها که در زمینه نماد و تمثیل نوشته شده‌اند به این مهم پرداخته‌اند؛ از جمله در کتاب «رمز و داستان‌های رمزی» تقی پورنامداریان و «داستان‌های حیوانات در ادب فارسی» از محمد تقوی. همچنین مقاله «سگ در حوزه تمثیل در کلام سنایی و عطار و مولانا» از مهناز بازگیر و مقاله امین رحیمی با عنوان «نمادهای جانوری نفس در متون عرفانی با تکیه بر آثار سنایی، عطار و مولوی» از این موضوع هستند. آن چه در این مقاله مطرح است نماد و تمثیل شتر در مثنوی و حدیقه است که پیش‌تر در این باره تحقیقی صورت نگرفته است.

## ۲- ضرورت پژوهش

از کارکردهای متون عرفانی جنبه نمادین و تمثیلی آن است. نمادهای جانوری پایه بسیاری از این تمثیلات است و از این میان شتر نقشی اثرگذار در ساخت تمثیلات مثنوی و حدیقه دارد و به واسطه خصوصیات منحصر به فرد سمبل راهنمایی، عشق و نفس را ایفا می‌کند. در این مقاله کوشش شده است که جنبه‌های نمادین این حیوان در مثنوی و حدیقه شناسایی گردد.

## ۳- تعاریف

### ۳-۱- فابل

«فابل از ریشه لاتین *fabula* به معنی بازگفتن و بر روایت کردن تأکید دارد. در اصطلاح ادبی، فابل داستان ساده و کوتاهی است که معمولاً شخصیت‌های آن حیوان هستند و هدف آن آموختن و تعلیم یک اصل و حقیقت اخلاقی یا معنوی است» (تقوی، ۱۳۹۵: ۹۲) «فابل‌ها شامل احتمالاً دو قسمت و جزء است - جنبه سمبولیک و نمایشی و جنبه عبرت‌آموزی یا نتیجه‌گیری اخلاقی و از این رو فابل‌ها را قصه‌های اخلاقی که متضمن دستورهای اخلاقی باشد نیز گویند» (سعیدیان، ۱۳۶۹: ۵۹۷)

### ۳-۲- فابل در ادبیات

جایگاه فابل در فرهنگ و ادب ملت‌ها مختلف است و در جوامع شرق و غرب تفاوت‌هایی در ساخت و کاربرد آن مشاهده می‌گردد «فابل را در یونان باستان متعلق به قرن هفتم و هشتم قبل از میلاد و از ازوپ (Aesop) دانسته‌اند) ازوپ شخصی افسانه‌ای شبیه لقمان است). (همان: ۵۹۹) قهرمانان بیشتر افسانه‌های ازوپ که به دست ما رسیده حیواناتند. و در دوره معاصر قلعه حیوانات اثر جورج اورول (۱۹۴۵) حکایت بلند سیاسی - هجوآمیز است که شالوده آن بر کارکرد حیوانات به صورت نمادین بنا شده است.

فابل در فرهنگ و ادب ایرانی قدمت هزاران ساله دارد. نقش و نگارهای حیوانات در دل کوه‌ها و سنگ‌ها در کنار پیکره‌های انسانی گویای کارکرد حیوانات در پیشرفت و تعالی زندگی آدمیان دارد. قدیم‌ترین نمونه آن «درخت آسوریک» است که مخاطبه بز با نخل می‌باشد و به نوعی دوره گذار از دامداری به دوره کشاورزی در فرهنگ و تمدن ایرانی را نشان می‌دهد. در ادب دری با تعداد معتناهی از داستان و حکایت‌ها که شخصیت‌های اصلی

\_\_\_\_\_ تحلیل فابل عرفانی شتر و کارکرد معنایی آن در مثنوی و حدیقه (۱۴۳-۱۲۶) ۱۲۹

آن حیوانات هستند روبرویم. و در دو حوزه نظم و نثر آثار برجسته‌ای خلق شده که در ادبیات جهان نظیر آن‌ها کمیاب است. کلیله و دمنه نخستین اثری است که از دوره باستان به دری منتقل شده است؛ هر چند که اصل ایرانی-فارسی ندارد اما در آثار بسیاری در نوع خود تأثیر عمیق گذاشته است و مرزبان نامه سعدالدین وراوینی از جرگه آنان است. آثار ادبی منظوم دیگر به طور مستقل و تمام عیار به شیوه فابل نیستند بلکه حکایت‌هایی از آن‌ها فابل گونه است. منطق الطیر عطار، مثنوی مولانا و حدیقه سنایی از این نوع هستند.

### ۳-۳- فابل و رمز و نماد

« رمز، عبارت از هر علامت، اشاره، کلمه، ترکیب و عبارتی که بر معنی و مفهومی ورا می‌آید و در ظاهر آن می‌نماید دلالت دارد». (پور نامداریان، ۱۳۶۴: ۴) بنابراین پوشیدگی و عدم صراحت ویژگی رمز است؛ و نماد «بیانگر کلیات و مفاهیم بزرگ به وسیله موضوعات جزئی است، اما این موضوعات و تصاویر جزئی چنان زنده و جاندارند که ذهن را تسخیر می‌کنند» (فتوحی، ۱۳۹۳: ۱۶۱) و آن از نظر بلاغت ادبی «از زمره صورت‌های خیال محسوب می‌شود. به طور معمول هر تصویری شامل دو نیمه است: رسانه (مشبه و مشبه به یا مستعارله و مستعارمنه) و دیگری غرض. نماد همان رسانه است که صورت مرئی آن در متن ادبی می‌آید و غرض آن، ایده‌ای نامرئی و پنهان است که به طور واضح اشاره‌ای به آن نمی‌شود» (همان: ۱۶۳) در داستان‌ها و حکایت‌ها نیز شخصیت‌های حیوانی گاه در جایگاه رمز هستند و گاه در نقش نماد ظاهر می‌شوند چنان که «دههد» در قصه سلیمان و بلقیس رمزی از هوش و ذکاوت و فراست است و در منطق الطیر عطار نماد راهنما و در شعر مولانا نماد آفتاب حقیقت است.

### ۳-۴- فابل و تمثیل

زبان شعر، زبان غیر صریحی است که با تأویل و تفسیر غرض آن هویدا می‌گردد. و از آنجا که تمثیل (Allegory) ساختی دوگانه (رویه آشکار و رویه پنهان) دارد، وجه رمزی آن ناگزیر از تأویل است. «در تمثیل ممکن است شخصیت‌ها، شخصیت‌های اساطیری و حیوانات و اشیای شخصیت یافته و یا انسان‌ها باشند. اما آن چه این نوع تمثیل را از دو نوع دیگر «فابل» و «پارابل» متمایز می‌کند این است که در «الگوری» یا تمثیل درس اخلاقی یا تعلیمی به طور مستقیم در کلام ذکر نمی‌شود و برای دریافتن مقصود گوینده باید به

تفسیر تمثیل پرداخت و... در فابل، حیوانات شخصیت‌های اصلی هستند و حکایت یک نتیجه اخلاقی ویژه را به وضوح روشن می‌کند. بنابراین در فابل تفسیر تمثیلی مفصل نه لازم است و نه مطلوب؛ درحالی که در تمثیل رمزی، این تفسیر لازم است تا قصد گوینده آشکار گردد» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۱۱۷)

#### ۵- فابل در مثنوی و حدیقه

مثنوی مولانا و حدیقه سنایی یکی از بهترین نمونه‌های ادبی در حوزه اقتصاد زیبایی‌اند. هر قدر شاعر یا متکلم از ابزار معمول که شنونده از آن سابقه ذهنی یا آشنایی ملموس دارد بهره ببرد، هزینه کمتری در ادای مقصود صرف می‌کند. مثنوی و حدیقه برپایه تمثیل شکل گرفته‌اند که بسیاری از این تمثیل‌ها در زمره فابل به حساب می‌آیند. مولانا و سنایی برای جذاب و قابل فهم کردن داستان‌ها از فابل بهره می‌برند. مواد این تمثیلات برگرفته از فرهنگ مردمانی است که هم‌زیست آنانند و این کار اقناع مخاطب را که هدف تمثیل است ساده‌تر می‌کند. مولوی و سنایی در داستان پردازی از انواع حیوانات از پشه تا سیمرغ، شیر تا خرگوش، از فیل تا موش و... در هیبت شخصت‌های نمادین استفاده می‌کنند تا نکته تعلیمی خود را بازگو کنند. «در ادبیات فارسی و عربی و دیگر ملل از زمان‌های کهن ویژگی‌هایی را به حیوانات نسبت داده‌اند که گاه ویژگی غالب در آن حیوان بوده است و گاه به زعم گویندگان دارای چنان ویژگی‌هایی هستند و چون اغلب از نوع دوم است نسبت‌های داده شده گاه با یکدیگر مطابقت نمی‌کند و هر شاعر و نویسنده بنا بر ذهنیت خود یا منطقه جغرافیایی خود و گاه متناسب با داستان و موضوع مطروحه صفتی را به حیوانی نسبت می‌دهند که در گذر زمان به صورت رمز و نماد مطرح می‌شود. مثلاً طاووس پرنده‌ای عزیز و جمیل و عقیق‌الطبع و اهل ناز و تبختر و بر خویش سخت معجب است (دری، ۱۳۹۰: ۱۳۲). در مثنوی نمونه‌ای از مردم منافق و دو رنگ است که برای نام و ننگ جلوه‌گری می‌کند و یانماد علمای ظاهر است و از آن به نام طاووس پران نام می‌برد» (همان)

#### ۶- نماد پردازی و تمثیل شتر در مثنوی و حدیقه سنایی: مثنوی زبان گویای

فرهنگ عامه، باورها و اعتقادات مرسوم است؛ و بسیاری از قصه‌ها و داستان‌های مثنوی برگرفته از این موضوع است که مولانا برای تبیین اندیشه بلند و تابناک خود بدان دست یازیده است. به نوعی هدف برای مولوی متعالی‌تر از وسیله است، او در بند این نیست که

\_\_\_\_\_ تحلیل فابل عرفانی شتر و کارکرد معنایی آن در مثنوی و حدیقه (۱۴۳-۱۲۶) ۱۳۱

الفاظ شعر برگزیده و پرطمطراق مثل خاقانی داشته باشد؛ بلکه زبان ساده و هموار برای بیان افکار خود برگزیده، در عین حال بسیاری از معارف بشری را با همین زبان گویا و عامه پسند بیان داشته است. تمثیل و نماد سازی مولانا از شتر از این حیث جالب و قابل تعمق است. هر حیوانی (اهلی یا وحشی) سمبل یکی از مظاهر مادی یا معنوی هستند و در ساختار مثنوی در هر داستان و حکایتی، مولوی صفتی نو بدان می‌بخشد. کارکرد این حیوان که جایگاه ویژه در فرهنگ ایرانی-اسلامی دارد در مثنوی و سپس از حدیقه سنایی از نظر می‌گذرد.

**۶-۱- حکایت مجنون و اشتر:** مجنون سوار بر شتر به سوی کوی لیلی می‌رود. او شتر را پیش می‌راند و شتر نیز پس از چند گام که می‌سپرد برمی‌گشت و نگران کره در طویله مانده خود بود. هرگاه شتر افسار خود را سست می‌دید و در می‌یافت که مجنون به خواب رفته یا از او غافل شده، فوراً جهت حرکت را معکوس می‌کرد و به سوی کره خود باز می‌گشت. وقتی مجنون به خود می‌آمد می‌دید که فرسنگ‌ها از مقصد دور شده است. و برای مسافت سه روزه سالها در دشت و هامون سرگردان بود. پس مجنون شتر را به حال خود رها کرد؛ گفت: به صورت گوی در می‌آیم و در خم چوگان او می‌غلتم و می‌روم.

همچو مجنون‌اند و چون ناقه‌ش یقین می‌کشد آن پیش و این واپس بکین  
میل مجنون پیش آن لیلی روان میل ناقه پس پی کره دوان  
(مولوی، ۱۳۶۳: ۳۶۸/۴)

مولانا می‌گوید: مجنون و شتر، هر دو عاشقند و نمی‌توانند همراه مناسبی برای همدیگر شوند. هر کدام دل در گرو چیزی دارند و این حکایت ستیز عقل و نفس است:

گفت ای ناقه چو هر دو عاشقیم ما دو ضد پس همراه نالایقیم  
(همان: ۳۶۹/۴)

مجنون، رمز عقل لطیف روحانی است و شتر، نفس اماره. لیلی، حقیقت الهی و کره شتر، شهوات نفسانی و حظوظ جسمانی است. نفس اماره پیوسته شیفته شهوات است و با عقل در تضاد است. و این که عشق مولی کم از عشق لیلی نیست.

عشق مولی کی کم از لیلی بود گوی گشتن بهر او اولی بود  
(همان: ۳۷۰/۴)

۶-۲- **اشتر و مرغ خانگی:** مرغ خانگی از روی نادانی اشتری را به رسم مهمانی به

خانه اش دعوت می کند:

مرغ خانه اشتری را بی خورد      رسم مهمانش به خانه می برود  
چون به خانه مرغ اشتر پا نهاد      خانه ویران گشت و سقف اندر فتاد

(همان: ۲۶۷/۳)

همین که اشتر به خانه مرغ قدم می گذارد، خانه مرغ ویران و تباه می گردد. مولوی می گوید: خانه مرغ، عقل و هوش ماست و عقل و هوش انسان های نیک سرشت خواهان ناقه عشق الاهی است. و لزوم همگنی در مصاحبت ها رعایت شود. و دعوت از مهمان الاهی ظرفیت و قابلیت می خواهد. در کتاب میناگر عشق در ذیل عنوان «عشق، قهار است» به شرح تمثیل مرغ خانگی و اشتر پرداخته شده است که: «وقتی معشوق حقیقی درآید، من عاشق محو شود. مولانا همین مضمون را در دیوان شمس آورده است:

ازبهر مرغ خانه، گهر خانه ای بسازی      اشتر در او نگنجد با آن همه درازی  
آن مرغ خانه، عقل است و آن خانه، این تن من      اشتر جمال عشق است با قد و سرفرازی»

(زمانی، ۱۳۸۲: ۴۴۰)

۶-۳- **شکایت اشتر پیش اشتر:** اشتری به اشتر می گوید: ای رفیق تو چرا در فراز و

نشیب و راه های باریک نرم و هموار می روی و هرگز بر زمین نمی افتی در حالی که من به هنگام راه رفتن روی زمین واژگون می شوم. اشتر گفت:

گفت چشم من ز تو روشن تر است      بعد از آن هم از بلندی ناظر است

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۰۰/۳)

نیز قامت و گردنم از تو افراشته تر است؛ بنابراین از سطح بالاتر زمین را می بینم، از این

است که بر زمین نمی افتم.

تو نبینی پیش خود یک دو سه گام      دانه بیننی و نبینی رنج دام

(همان: ۱۰۱)

در این حکایت عاقبت اشتر به قصور خود اعتراف می کند و از اشتر راهنمایی

می طلبد. این داستان «به صورت قصه در مقالات شمس مکرر آمده و مولانا دوبار در مثنوی

بدان اشارت دارد و آن را مخصوصاً متضمن اشارت بر لزوم التجاء سالک به پیران رهدان که

\_\_\_\_\_ تحلیل فابل عرفانی شتر و کارگردم‌نمایی آن در مثنوی و حدیقه (۱۴۳-۱۲۶) ۱۳۳

از عقبات راه آگاه است نشان می‌دهد» (زرین کوب، ۱۰۰: ۱۹۲) در داستان، «استر کنایه از مردمی نادان و کوتاه فکر است که اسیر خوی حیوانی‌اند و بصیرت باطنی ندارند. به همین جهت در زندگی خود همواره در حال سقوط به ورطه‌های اخلاقی هستند. اما اشتر نماد انسان‌های کامل و عارف و نرم خو و با بصیرتی است که همواره از مرتبه‌ای بالاتر به این جهان می‌نگرند و هرگز اسیر شهوات و کوتاه‌بینی‌های مادی نمی‌شوند و به مقام روشن‌بینی واصل شده‌اند.» (کریم زمانی، ۱۳۷۷: ۴۴۵) در نتیجه اگر خطا و لغزشی در آدمی به صورت ملکه راسخه در نیامده باشد می‌تواند خود را در پرتو غایت و هدایت مصلح کامل از گمراهی نجات دهد. در دفتر چهارم مثنوی (۳۳۷۷) همین مضمون، شکایت اشتر در نزد اشتر آمده است.

**۴-۶- حکایت شتر و گاو و قوچ:** داستان از همسفر شدن این سه حیوان است، وقتی به دسته ناچیز گیاه می‌رسند؛ راهی برای حل اختلاف خود پیدا می‌کنند. قوچ گفت: ای رفیقان اگر این مختصر را میان خود تقسیم کنیم کسی از ما سیر نمی‌شود بهتر است سالمندترین ما آن را بخورد:

که اکابر را مقدم داشتن آمد ست از مصطفی اندر سنن  
(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۱۲/۶)

بین هرسه حیوان در سالخوردگی مناظره‌ای در می‌گیرد. قوچ خود را با قوچی که خداوند فدیه حضرت اسماعیل کرده برابر می‌نهد که: در یک چراگاه با او چریده‌ام! گاو از لاف قوچ برآشفته و لاف درشت‌تری در میان آورد و گفت: من جفت آن گاوی هستم که حضرت آدم بوسیله من و او زمین را شخم زده است! شتر چون گزافه‌گویی این دو را شنید، بی آن که حرفی بزند گردن افراخت و دسته گیاه را بلعید و گفت: تناوری و گردن بلندم بهترین سند سالمندی من است. نیازی به آوردن اسناد تاریخی ندارم!!

که مرا خود حاجت تاریخ نیست کاین چنین جسمی و عالی گردنیست  
(همان: ۴۱۳/۶)

مبحث مولانا درباره اصحاب کشف و شهود و جماعت قیل و قال است. آن‌چه آدمی را به حقیقت نایل می‌کند ذوق و حال است نه قیل و قال و ادعای بوالفضولانه. از این رو گاو و قوچ نماد اصحاب قیل و قال هستند و شتر سمبل اصحاب کشف و شهود است. و این که

چیزی که آشکار است دلیل آوردن برای آن کاری بیهوده است. و دیگر این که عوام بدون آن که قصد بدی داشته باشند، به شیخ و بزرگ خود احترام نمی‌گذارند.

خدمت شیخی، بزرگی قایدی  
عام نآرد بی قرینه فاسدی  
(همان: ۴۱۲/۶)

#### ۵-۶- حکایت کودک نگهبان و شتر سلطان محمود: قصه ماجرای کاردیدگان و کار

نادیدگان است؛ بدین شکل که شتر سلطان که بارکش کوس و نقاره شاه در جنگ‌هاست به کشتزاری سر می‌کشد؛ کودکی که در کشتزار با طبلی پرنندگان موذی را می‌راند سعی در ترساندن شتر با طبک‌اش دارد. اما کارش بی‌ثمر است. گوش شتر از این بانگ و نواها پر است:

کودکی کو حارس کشتی بدی  
اندر آن مزرع درآمد آن شتر  
عاقلی گفتش مزین طبک که او  
پیش او چه بود تبوراک تو طفل  
طبلکی در دفع مرغان می زدی...  
کودک آن طبک بزد در حفظ بر  
پخته طبل است با آتش است خو  
که کشد او طبل سلطان بیست کفل  
(مولوی، ۱۳۶۳: ۴/۳-۲۳۳)

شتر تمثیل انسان‌های کاردانی است که در میانه کارها بوده و آزمون‌ها گذرانده است و «برخلاف آن چه مایه وهم و رنجوری کارنادیدگان می‌شود کاردیدگان و آن‌ها که اهل جد باشند با این گونه نیرنگ‌ها جای خالی نمی‌کنند. قصه که منشأ ضرب‌المثل‌هایی چون اشتر نقاره خانه، گاو دهل زن و نظایر آن‌ها گشته است، نشان می‌دهد که آن چه موجب بیم ساده اندیشان و بیدلان می‌شود برای کار افتادگان مایه وحشت نیست و آن‌ها به هر شور و غوغایی دروغین از جای نمی‌روند». (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۳۴۶)

#### ۶-۶- اشتر و موش: مولوی در این حکایت به بیان زیان ادعای گزاف و همسری با

بزرگان و قیاس باطل پرداخته است:

موشکی در کف مهار اشتری  
اشتر از چستی که با او شد روان  
بر شتر زد پرتو اندیشه اش  
در ربود و شد روان او از مری  
موش غره شد که هستم پهلوان  
گفت بنمایم تو را تو باش خوش  
(همان: ۴۴۰/۲)

\_\_\_\_\_ تحلیل فابل عرفانی شتر و کارکرد معنایی آن در مثنوی و حدیقه (۱۴۳-۱۲۶) ۱۳۵

موشی با عجب و غرور تمام مهار شتری را به دنبال خود می کشید و شتر با تواضع به دنبال موش می رفت چون به آب جویی بزرگ رسیدند؛ موش از گذر آن واماند و عذر آورد که آب مانع گذشتن اوست. شتر پای در آب نهاد تا ببیند حد آن چقدر است و گفت: عمق آب تا زانوی اوست. موش مهار شتر را رها کرد و گفت:

گر تو را تا زانو است ای پر هنر      مر مرا صد گز گذشت از فرق سر (همان: ۴۴۱/۲)  
قصه به وجه بارزی در نماد سرکشان و فروتنان است و مولوی انبیا و اولیا را مرشد و هادی می داند که امت، پشت به آن ها دارند و می گوید:

چون پیمبر نیستی پس رو براه      تا رسی از چاه روزی سوی جاه  
تو رعیت باش چون سلطان نه‌ای      خود مران چون مرد کشتیان نه‌ای  
(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۴۱/۲)

بنابراین شتر سمبل ره یافتگان و ره دانان و موش نماد خامان پر جوش و خروش است که از سر جهالت انبان شان پر از بهانه و غرور است. هر چند اولیاء بردبار و فروتن باشند ولی نباید از این فروتنی نیز آنان خودبین و معجب شوند و هر که از فروتنی اهل الله سوء استفاده کند خوار و رسوا می گردد. این حکایت در اسرارنامه (۲۲۱) و مقالات شمس (۱۳۴) و در حدیقه سنایی (۳۲۰) با اندک تفاوتی بیان شده است. نکته دیگر قابل درنگ در همین حکایت، بحث صافی ضمیران و مقربان الهی است که دلی آینه گون دارند؛ چون آنان از زنجیره علل و اسباب مادی رهیده اند و دیده و دل آنان حقیقت یاب است و هیچ حجابی دیده باطن آن ها را نپوشانده و نهانی های دل افراد را در می یابند. باطن مقربان مانند آینه ای است که احوال درونی افراد در دل آن ها منعکس می شود. همان گونه که عکس باطن موش در دل شتر افتاد و شتر به موش تذکر داد که مغرور نشود.

بر شتر زد پرتو اندیشه اش      گفت: بنمایم تورا تو باش خوش  
(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۴۱/۲)

در مثنوی ابیات دیگری نیز اشاره به عکس باطن دیگران در دل مردان حق با ترکیباتی چون: پرتو اندیشه اش بر رسول طمع و بازتاب اندیشه آمده است.

پرتو اندیشه اش زد بر رسول      قهر حق آورد بر جانش نزول  
پرتو آن وحی، بر وی تافتی      او درون خویش، حکمت یافتی  
(همان: ۱۹۹/۱)

۶-۷-ناقه حضرت صالح: بار دیگر مولوی جان و جسم مردان خدا را در هیئت

سمبلیک صالح و ناقه او تصویر می‌کند که البته از قصص قرآنی نیز می‌باشد (آیه ۶۱ سوره هود) و مولوی سمت و سوی عرفانی به داستان بخشیده است.

ناقه صالح به صورت بد شتر پی بریدندش ز جهل آن قوم مر

(همان: ۱۵۵/۱)

ناقه صالح شتری بود که به معجزه او از کوه بیرون آمده بود، قوم ثمود که آیین بت‌پرستی داشتند، حضرت صالح آن‌ها را به توحید و یگانگی فراخواند. آن قوم از صالح معجزه‌ای خواستند و تقاضا کردند که شتری ماده و ده ماه آبستن از دل کوه بیرون بیاورد. صالح چنین کرد و آن ناقه در حال بزاد. صالح با آن قوم قرار گذاشت که آب قریه یک روز از آن شتر و بچه‌اش و روز دیگر بهره آن‌ها باشد. عاقبت این قوم عهد خود بشکستند و ناقه را پی‌زدند.

صالح گفت: ای قوم چون که شما حسادت ورزیدید و شرط انصاف رعایت نکردید و در آخر کفر ورزیدید و آیت حق (ناقه) را آسیب رسانده و نابود کردید؛ منتظر باشید که خداوند پس از سه روز شمارا کیفر می‌دهد و آن سه نشانه دارد: روز اول رنگ رخسارتان زرد و زعفرانی می‌گردد. روز دوم ارغوانی و قرمز و روز سوم همگی روسیاه خواهید شد و پس از آن قهر خدا خواهد در رسد و وعده‌های صالح یکی یکی آشکار شد و آن قوم همگی از زخم قهر خدای تعالی تباه شدند. قصه ناقه صالح در مثنوی با دیگر قصه‌های ذکر شده از نظر شکل و ساختار متفاوت است؛ قصه شکل براعت استهلال دارد و نتیجه و مقصود توأمان در داستان می‌آید. و نماد سازی از صالح و ناقه وضوح بیشتر دارد و در تفسیر آن جد بلیغ دارد. ناقه صالح نماد جسم صالحان که کمین گاه طالحان و تبهاران است و جان و روان مردان الاهی چون صالح است و این زخم آسیب‌ها بر جان آسیبی نمی‌رساند:

روح صالح قابل آفات نیست	زخم بر ناقه بود بر ذات نیست
کس نیابد بر دل ایشان ظفر	بر صدف آمد ضرر نی بر گهر
جسم خاکی را بدو پیوست جان	تا بی‌آزارند و بینند امتحان

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۵۵/۱)

\_\_\_\_\_ تحلیل فابل عرفانی شتر و کارکردمعنایی آن در مثنوی و حدیقه (۱۴۳-۱۲۶) ۱۳۷

در نتیجه مولوی می‌گوید ناقه جسم ولی را بندگی کن تا با روح صالح قرین و همخانه شوی که اگر جسم ولی را بیازاری از جانب حق مجازات خواهی شد زیرا آزار این در حکم آزار اوست و «آب این خم متصل به آب جوست».

**۶-۸- صاحب شتر و شتر گم شده:** حکمت گم شده انسان است که در این داستان در رمز «شتر» خود را آشکار می‌کند. مولوی در قصه تمثیلی حال مومن در جستجوی حکمت را در احوال شخصی که ناقه خود را گم کرده و برای یافتن آن به هرکسی که برخورد می‌کند نشان او را می‌گیرد، تصویر می‌کند و می‌گوید: فرض کن شتری گم کردی و اهل کاروان در حال کوچ هستند و تو سراسیمه شتر گمشده‌ات را می‌جویی. کاروان درنگ نمی‌کند و ره می‌سپارد و تو در تاریکی شب به دنبال شتر گم شده به این سو و آن سو می‌روی و فریاد می‌زنی ای مسلمانان چه کسی شتر مرا دیده که چندین درم مزدگانی می‌دهم. از هر کسی می‌پرسی و همه تو را مسخره می‌کنند. هر کسی نشانی به دروغ می‌دهد و یاوه می‌بافد تا مزدگانی بگیرد. ولی تو می‌دانی که نشانی نادرست است. در این اثنا شخصی به تقلید از تو بی آن که شتری داشته باشد همان سخنان تو را می‌گوید و یک چندی بر این منوال رفتار می‌کند تا آن که یادش می‌آید واقعا شتر او نیز گمشده است.

اشتری گم کردی و جستیش چست      چون بیابی چون ندانی کآن توست  
ضاله چه بود ناقه گم کرده ای      از گفت بگریخته در پـرده ای  
(مولوی، ۱۳۶۳: ۴۰۹/۲)

در این حکایت شتر گمشده نماد حقیقت پنهان و جوینده شتر نماد طالب حقیقت و مسخره‌کنندگان نماد مرشدان دروغین است.

**۶-۹- حکایت اشتر و سائل:** شخصی از اشتری سؤال کرد که ای خوش‌قدم از کجا می‌آیی. اشتر گفت: از حمام گرم محله تو می‌آیم. سؤال کننده گفت: از زانوهایت معلوم است که از حمام می‌آیی.

آن یکی پرسید اشتر را که: هی      از کجا می‌آیی ای اقبال پی  
گفت: از حمام گرم کوی تو      گفت: خود پیداست در زانوی تو  
(همان: ۱۵۷/۵)

در این تمثیل کوتاه، مولانا به ادعای دروغ ریاکاران اشاره دارد که حقیقت، به وضوح معلوم است اما کتمان حقیقت می‌کنند.

۶-۱۰- ابله و اشتر: صوفیان بر این باورند که کار خدا بی عیب و نقص است و جهان آفریده خداوند منتظم است؛ که اگر با بصیرت بدان نگریسته شود به تمامی نیکو و هر چیزی بجای خود به حقیقت نیکو آمده است و این همان نظام احسن در اعتقاد عرفاست.

هرچه او کرده عیب او مکنید با بد و نیک جز نکو مکنید

(سنایی، ۱۳۶۸: ۸۳)

سنایی در داستان ابله و اشتر در تبیین حکمت در خلقت گوید:

ابلهی دید اشتری به چرا گفت نقشت همه کژست چرا

گفت اشتر که اندرین پیکار عیب نقاش می‌کنی هوش دار

در کی‌ام مکن به نقش نگاه تو زمن راه راست رفتن خواه

(سنایی، ۱۳۶۸: ۸۳)

که اشتر رمز صنع و فطرت الاهی است. نکته ظریف قصه اینجاست که پدیده‌های الاهی که نماد آن شتر است به هزار زبان در سخن است که آفرینش را مدبری نیکو است و دویینی و احوالی مانع دریافت سر آن است.

نقشم از مصلحت چنان آمد از کژی راستی کمان آمد

تو فضول از میانه بیرون بر گوش خر درخور است با سرخر

(همان: ۸۳)

چنان که حافظ شیرازی گوید:

دور فلکی یکسره بر منهج عدل است خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل

(حافظ، ۱۳۶۷: ۲۵۶)

و مولوی در دفتر سوم مثنوی به این سخن سنایی اشاره دارد:

آن چنان گوید حکیم غزنوی در الاهی نامه خوش گر بشنوی

کم فضولی کن تو در حکم قدر درخور آمد شخص خر با گوش خر

شد مناسب عضوها و ابدان ها شد مناسب وصف ها با جان ها

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۵۷/۳)

\_\_\_\_\_ تحلیل فابل عرفانی شتر و کارکرد معنایی آن در مثنوی و حدیقه (۱۴۳-۱۲۶) ۱۳۹

۶-۱۱- شتر و مرگ: سنایی در حدیقه قصه‌ای کاملاً رمزی درباره دنیا و اجل در قالب نماد جانوری (شتر) دارد که بسیار قابل تأمل است. هر چند پیشینه این حکایت در کلیله و دمنه آمده است؛ اما برداشت عرفانی و نمادین سنایی ذوق دیگر دارد. قصه این است که در ولایت شام، اشتران به چرا رفته بودند. در آن میان شتر مستی در بیابان قصد جان انسان نادانی را کرد. مرد نادان از دست اشتر فرار کرد و اشتر همچنان دنبال او می‌دوید. مرد نادان در هنگام فرار چاهی دید و خود را به درون چاه انداخت. و اشتر بالای چاه ایستاده بود. مرد نادان دست بر خار لبه چاه زد و پاها را در شکاف درون چاه فروکرد. ته چاه را که نگاه کرد ازدهایی دید که دهان باز کرده و منتظر لغزیدن اوست. زیر هر پایش یک جفت مار خوابیده بود. به سر چاه نگاه کرد دید دو موش سیاه و سفید مشغول جویدن آن خارین هستند.

مرد نادان چو دید حالت بد	گفت یارب چه حالتست این خود
دردم ازدها مکان سازم	یا به دندان مار بگـدازم
از همه بدترین که شدکین خواه	شتر مست نیز بر سر چاه
آخرا الامر تن به حکم نهاد	ایزدش از کرم دری بگشاد

(سنایی، ۱۳۶۸: ۴۰۹)

مرد نادان بر دیواره چاه ترنجبینی دید.

اندکی زان ترنجبین بر کند	کرد پاکیزه در دهان افکند
--------------------------	--------------------------

(همان: ۴۰۹)

لذت آن ترنجبین او را از آن وضعیت بد غافل کرد. سنایی در پایان به رمزگشایی نمادهای حکایت می‌پردازد. آن مرد درون چاه، تو هستی. چاه نماد دنیاست. چارطبع مخالف همانند آن دو جفت ماری است که زیر پای توست.

توئی آن مرد و چاهت این دنیی	چارطبعت بسان این افعی
-----------------------------	-----------------------

(همان)

دو موش سیاه و سفید نماد شب و روز است که هر لحظه ریشه عمر آدمی را کوتاه می‌کند.

آن دو موش سیه سفید دژم	که برد بیخ خاربن در دم
------------------------	------------------------

شب و روزست آن سپید و سیاه بیخ عمر تو می کنند تباه

(همان)

ازدهای دهان باز کرده در ته چاه، نماد گور تنگ است که آدمی از آن غافل است و اشتر مست در بالای چاه نماد اجل است که آدمی در مقابل مرگ ناتوان است و مرگ هر لحظه پشت سرماست. و از آن گریز و گزیری نیست. خارین نماد عمر آدمی است. هر لحظه که از عمر آدمی می گذرد ساقه خاربن در حال گسستن است.

بر سر چاه نیز اشتر مست اجل است ای ضعیف کوتاه دست

خاربن عمر تست یعنی زیست می ندانی ترنجبین تو چیست؟

(همان)

اما ترنجبین نماد شهوت است که لذات دنیوی ما را از دو عالم غافل می کند.

شهوتست آن ترنجبین ای مرد که تو را از دو کون غافل کرد

(سنایی، ۱۳۶۸: ۴۰۹)

۶-۱۲- حکایت اشتر: سنایی در حدیقه گوید سالک راه باید صاحب درد باشد که همین

درد طلب او را به سر منزل مقصود می رساند و اگر درد نباشد آدمی کمتر از حیوانات است.

رهروان را چو درد راهبرست آن که را درد نیست کم زخرست

(همان: ۳۲۰)

و در آرایه سخن، تمثیلی می آورد: شخص بیهوش گویی وقتی اشتری را مطیع و رام دید

گفت: تو با این قد و قامت و هیكل بزرگ چگونه مطیع کودکی هستی و از او فرمانبری

می کنی. اشتر گفت: ای مرد من از کودک بی خیرم. به مهار و رسن نگاه می کنم و درد مهار

مرا فرمانبر کودکی کرده است.

سنایی در نتیجه گیری می گوید: درد طلب است که سالک را به سر منزل مقصود می رساند

و هر کس درد عشق نداشته باشد از جهان دیگر بی خبر است. درد عشق باعث حرکت و

هدایت سالک می شود.

هر کرا درد راهبر نبود مرد را زان جهان خبر نبود

مرد را درد عشق راهبرست آتش عشق مونس جگرست

(همان: ۳۲۰)

\_\_\_\_\_ تحلیل قابلِ عرفانی شتر و کارکرد معنایی آن در مثنوی و حدیقه (۱۴۳-۱۲۶) ۱۴۱

همانگونه که درد ناشی از کشیدن مهار سبب حرکت شتر می‌شود.  
درد کردست مرمر کردی                      من شدستم متابع دردی  
(همان)

داستانی با همین مضمون در افسانه‌های ازوپ آمده است با عنوان «آشنایی مایه خواری است» که از نظر مضمون با حکایت حدیقه مشابهتی دارد؛ اما نتیجه‌گیری آن متفاوت است. «زمانی که آدمیان شتر را دیدند از هیکل درشت او ترسیدند و پا به فرار نهادند. ولی با گذشت زمان کشف کردند که چه مایه جانوری نجیب است و جرأت نزدیک شدن به او را یافتند. کم‌کم دریافتند که او قادر به تحمل گرسنگی است؛ پس از آن او را چنان حقیر شمردند که پالانی بر او نهادند و زمام او را به دست کودکان خود دادند تا بر روی آن سوار شوند. اشیاء جالب و مهم ابهت خود را از دست می‌دهند، وقتی ما به آن‌ها عادت کنیم.» (حلبی، ۱۳۸۳: ۲۸۳)

#### نتیجه‌گیری

گاهی متون ادبی - عرفانی تجلی طبیعت و مظاهر هستی است و به کارگیری این مظاهر، به خصوص شکل جانوری آن در قالب تمثیل در فهم معارف و مفاهیم عرفانی بسیار مؤثر است. زبان مولاناو سنایی در مثنوی و حدیقه نمادین و تمثیلی است و بن مایه بسیاری از حکایت‌های این دو اثر برپایه شخصیت‌های حیوانی شکل گرفته است و آن‌ها نیز تبلور یکی از ویژگی‌ها یا خصلت‌های انسانی هستند. سنایی و مولوی تمثیل شتر را در نماد پیر ره دان و عارف کامل که به تمام دقایق سلوک آگاه است به کار برده‌اند. همچنین نماد کاردیدگان، اهل ذوق و حال، کنایه از نفس اماره، رمز اجل و مرگ، ریا کاران، صنع الاهی و عشق و نیز در معنای حکمت دانسته‌اند که گمشده همیشگی آدمی است و انسان همیشه در جستجوی آن است. کره ناچه نیز کنایه از شهوات نفسانی می‌باشد

### کتاب نامه

قرآن کریم

پورنامداریان، تقی، ۱۳۶۸. رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی. چاپ سوم، علمی فرهنگی، تهران.

تبریزی، شمس الدین محمد، ۱۳۶۹. مقالات شمس، تصحیح محمد علی موحد، چاپ اول، خوارزمی، تهران

تقوی، محمد، ۱۳۹۵. حکایت های حیوانات در ادب فارسی، روزنه، تهران.

حلی، علی اصغر، ۱۳۸۳. افسانه های ازوپ، چاپ دوم، اساطیر، تهران.

زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۴. بحر در کوزه، چاپ ششم، انتشارات علمی، تهران

زمانی، کریم، ۱۳۷۷. شرح جامع مثنوی معنوی، چاپ چهارم، اطلاعات، تهران

سعیدیان، عبدالحسین، ۱۳۶۹. دایره المعارف ادبی، چاپ سوم، امیر کبیر، تهران

سنایی، مجدودبن آدم، ۱۳۶۸. حدیقه، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

شمس الدین، محمد (حافظ)، ۱۳۶۷. دیوان، تصحیح قزوینی - غنی، اساطیر، تهران.

عبدالاهی، منیژه، ۱۳۸۱. فرهنگ نامه جانوران در ادب پارسی، ۲ جلد، چاپ اول، پژوهنده، تهران.

عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۹۲. اسرار نامه، تصحیح محمد رضاشفیعی کدکنی، چاپ ششم، سخن، تهران

فتوحی، محمود، ۱۳۹۳. بلاغت تصویر، چاپ سوم، سخن، تهران

مولانا، جلال الدین، ۱۳۶۳. مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، به اهتمام نصرالله پور جوادی، امیر کبیر، تهران.

Purnamdarian, Taghi. 1368. Ramz va Dastanhaye Ramzi dar Adabe Farsi. three ed. Elmi farhangi. Tehran.

Tabrizi, Shams din mohammad. 1369. Maghalat Shams. Mohammad Ali Movahed. One ed. Kharazme. Tehran.

Taghavi Mohammad. 1395. Hekayathaye Heyvanat Dar Adabe Farsi. Rozane. Tehran.

Halabi, Ali Asghar. 1383. Afsanehaye Aesop. Two ed. Asatir. Tehran.

Zarin Koub, Abdolhosein. 1374. Bahr Dar Kouze. Six ed. Elmi. Tehran.

————— تحلیل فابل عرفانی شتر و کارکرد معنایی آن در مثنوی و حدیقه (۱۴۳-۱۲۶) ۱۴۳

Zamani. Karim.1377. Sharhe Jame Masnavi Manavi. Four ed. Ettelaat. Tehran.

Saeidian.Abdolhosein.1369.Dayeratolmaaref Adabi. Three ed. Amirkabir.Tehran.

Sanai. Majdodebne Adal.1368.Modares Razavi. Daneshgah Tehran. Tehran.

Shamsedin. Mohammad(hafez).1367. Divan. Ghazvini-Ghani. Asatir. Tehran.

Abdollahi. Manizheh. 1381. Farhang Name Janevaran Dar Adabe Farsi. One ed. Pajohande.

Attar.Nayshabouri. Faridedin.1392.Asrar Name. Mohammad Reza Shaphei Kadkani. Six ed. Sokhan. Tehran.

Fotohi. Mohammad.1393.Balaghate Tasvir. Three ed. Sokhan.Tehran.

Moulana. Jalaledin.1363.Masnavi Manavi. Rernold Nikelson. Nasrila Pur javadi. Amir Kbir. Tehran.